

خواص امت و جنگ جمل

محمد عرب صالحی^۱

چکیده

نخبگان و خواص در هر جامعه‌ای، نقش کلیدی و اثربخشی دارند که از دیگر قشرهای جامعه، بسیار عمیق تر و تأثیر آن دراز مدت تر است؛ به ویژه که پویایی و حرکت دیگر قشرها، با رهبری و هدایت اینان صورت می‌گیرد و در نتیجه کارکرد بسیار پرتوانی دارند. اگر خواص و نخبگان از جایگاه دینی و مذهبی برخوردار باشند، این مسأله تأثیری چند برابر خواهد داشت.

نوشتار حاضر با رویکردی تحلیلی، به تحقیق در زمینه نقش خواص در جنگ جمل پرداخته است. خواص در سه زمینه نظامی، فکری - فرهنگی و اقتصادی، فعالیت گسترده‌ای داشتند. از این رو به سابقه شخصیتی آنها، تأثیر شگرف آنان در حرکت دادن مردم و تحریک آنان بر ضد حکومت امام علی علیه السلام توجه گردیده و در ادامه، به عوامل انحراف خواص پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

خواص، نخبگان، عایشه، طلحه، زبیر، جنگ جمل.

تاریخ دریافت ۱۳۸۹/۱۰/۵ تاریخ تصویب ۱۳۹۰/۲/۴

۱. عضو هیئت علمی گروه منطق فهم دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

(salehnsarabad@yahoo.com)

تأمل در حوادث صدر اسلام، سؤالاتی را در ذهن انسان جلوه‌گر می‌کند و فرد را به چالش می‌کشد؛ زیرا بسیاری از خوبان و نخبگان در طول تاریخ اسلام، به انحراف کشیده شدند در حالی که اکثرائمه و رهبران الهی را کسانی گوشه‌نشین کردند و یا به شهادت رساندند که ادعای اسلام‌خواهی داشتند. بزرگ‌ترین ضربه‌ها به مسلمانان، از جانب کسانی وارد آمده که در جامعه اسلامی پرورش یافتند و مبارزه در راه دفاع از اسلام و آموزه‌های دینی را ادعا داشتند و مردم نیز آنان را به عنوان رهبر می‌پنداشتند. آیا این داعیه‌داران رهبری مسلمانان، افرادی جاهل و ظاهرالفسق و بی‌تدبیر بودند. یا این که افرادی زبردست، زیرک، مدیر، و حتی شجاع به‌شمار می‌آمدند؟ امتی که تربیت یافته رسول خدا ﷺ بودند چگونه به دنبال آنان راه افتاد و حتی خون خود را به پای آنان و در راه اهداف آنان ریخت؟ سرانجام این که ریشه‌ها و عوامل انحراف نخبگان و خواص یک جامعه که چه بسا در ابتدا در صراط مستقیم بوده‌اند، کدام است؟ این روند به گونه‌ای ادامه یافت تا برخی پیشوایان الهی، از جایگاه رفیع خود به زیرکشیده شدند و امام علی علیه السلام قرین معاویه قرار گرفت.^۱ در این زمینه، ضرورت دارد ویژگی‌های شخصیتی افرادی مانند طلحه، زبیر،

۱. در این زمینه، روایتی هم به حضرت امیر علیه السلام منسوب است که فرموده‌اند: «الدهر انزلنی ثم انزلنی حتی قیل علی و معاویه.»؛ این روایت، به عبارت‌های مختلف در برخی کتب نقل و بر سر زبان‌ها معروف شده، اما سند معتبری برای آن ذکر نگردیده است. (نک: *مفتاح السعادة*، ج ۳، ص ۵۲۲ و ج ۶، ص ۱۳۵؛ *الامثال والحکم*، ص ۵۴۳؛ *فی ظلال نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۴۴۷) اما تفصیل این مضمون را ابن ابی‌الحدید آورده است: «كنت فی أيام رسول الله صلی الله علیه و آله - كجزء من رسول الله صلی الله علیه و آله - ينظر إلى الناس كما ينظر إلى الكواكب فی أفق السماء - ثم غض الدهر منی ففرن بی فلان و فلان - ثم قرنت بخمسة أمثلهم عثمان - فقلت وا ذفراه ثم لم یرض الدهر لی بذلک حتی أردلنی - فجعلنی نظیرا لابن هند و ابن النابغة - لقد استنتت الفصال حتی القرعی.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶، شماره ۷۲۳)

عایشه، سعدوقاص و ابوموسی اشعری بیان شود و سیاست و کیاست، زبان آوری و شجاعت آنها روشن گردد، نفوذ اجتماعی و مطاع بودن و سوابق مبارزاتی آنان تبیین شود تا زمینه بررسی علمی انحراف خواص فراهم گردد.

این نوشتار کوتاه در صدد زمینه چینی برای پاسخ به سؤال‌هایی در این زمینه است. از عوامل انحطاط جامعه و افول نهضت‌های بزرگ، انحراف و زاویه‌گرفتن خواص و نخبگان جامعه از رهبری الهی و صراط مستقیم است و جهل و سادگی مردم، زمینه را برای سوءاستفاده آنان آماده می‌کند. اگر در وقایع اولیه صدر اسلام، خواص امت به رسالت خود عمل می‌کردند و مردم از رشد فکری بالایی برخوردار بودند، نه جنگ جمل پیش می‌آمد نه صفین، نه نهروان و نه کربلا. می‌توان ادعا کرد که امام حسین علیه السلام شهید راه مبارزه با جهل توده مردم و تاریکی فضای فکری جامعه و غفلت نخبگان است.

بی‌شک دور شدن سردمداران و نخبگان از اهداف اولیه، سبب پوسیدن نظام از درون می‌شود. تا وقتی پرچم‌داران و عوامل اصلی هر انقلاب - مخصوصاً اگر چهره مذهبی به خود بگیرد - از عهدی که با خدا بسته‌اند برنگردند، هیچ چیز هسته اصلی آن را تهدید جدی نمی‌کند؛ زیرا این سنتی الهی است که تا امتی بر سر پیمان الهی بایستد و در این راه دچار تغییر و دگرگونی نشود، خداوند هم تغییری در تعامل و یاری خود نسبت به آن امت نمی‌دهد؛ قرآن هم بر این مطلب تأکید نموده است.^۱ اما اگر خواص هرامتی به اغراض مال پرستی و ثروت‌اندوزی، باندبازی و مقام پرستی، شهوت‌رانی و دنیاگرایی و غیره عهدشکنی کردند، به دنبال آن مردم هم به آنان اقتدا کرده، جامعه را فساد و تباهی فرا می‌گیرد؛ در نتیجه خداوند هم دست عنایت خود را برداشته، و در وادی ظلمانی دنیا تنهایشان خواهد گذاشت:

۱. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (سوره رعد، آیه ۱۱)

فخلف من بعدهم قوم اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيًّا^۱
 پس از آنان (پیامبران و اولیای الهی) قومی جانشین آنها گردید که نماز را ضایع
 نمودند و از هواهای نفسانی پیروی کردند؛ پس سرانجام آنان به زودی به
 گمراهی می‌رسد.

(۱) واژه‌شناسی خواص

واژه خواص و مشتقات آن، به معنای مورد نظر در این مقاله^۲ در ادبیات دینی -
 اسلامی ریشه‌دار است؛ این واژه در روایات ابتداء در کلمات پیامبر ﷺ به کار رفته،
 آن جا که رو به سلمان فارسی^۳ نمود و فرمود: «تواذ خواص برادران مؤمن ما
 هستی.»^۴ در کلمات و نامه‌های حضرت امیر^۵ نیز این واژه دیده می‌شود. ایشان در
 نامه به مالک اشتر تصریح فرموده‌اند که «دنبال رضایت توده مردم باش! زیرا خشم
 آنها رضایت خواص را و رضایت آنها خشم و نارضایتی خواص را بی‌اثر می‌سازد.»^۶
 امام صادق^۷ اولیای الهی را از خواصی دانسته که مردم به آنان اقتدا می‌کنند.^۸ در
 گفتار منسوب به امام عصر^۹ در دیدار با علی بن مهزیار، حضرت در وصف خواص
 شیعه، به مطابقت قول و عمل آنها تصریح می‌فرمایند؛^{۱۰} این واژه حتی در مورد
 فرشتگان نیز به کار رفته و جناب جبرئیل امین، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل^{۱۱} از
 خواص فرشتگان محسوب گردیده‌اند.^{۱۲} در کتب رجالی، از این واژه در توثیق افراد و

۱. سوره مریم، آیه ۵۹.

۲. مراد آن جاست که این کلمه مضاف به مردم، قوم، امت و نظیر این موارد است. مفرد آن، خاصه و
 مقابل آن گروه مردم است.

۳. تفسیر الامام العسکری، ص ۷۰.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۸.

۶. دلائل الامامة، ص ۲۹۷.

۷. فقه الرضا^{علیه السلام}، ص ۴۰۳.

بالاتر از توثیق، برای اشاره به قدر و منزلت او در نزد امام معصوم علیه السلام به عنوان این که او از خواص و اصحاب سرّ امام معصوم علیه السلام به شمار می آید، به وفور استفاده شده است.^۱ در کتاب های اخلاقی و عرفانی نیز از واژه خواص استفاده شده که مجالی برای ذکر آن در این نوشتار نیست.

خواص نسبت به سایر مردم از ویژگی ها و کمالات خاصی برخوردارند که مصادیق آن نسبت به محیط، فرهنگ و عادات مردم و حوزه ای که به آن پرداخته می شود متفاوت است. مراد از خواص در این مقاله که تا حدودی با کاربردهای پیش گفته نیز تناسب دارد، آن دسته از مردمنده که در دامن حکومت اسلامی و اسلام، شخصیتی برای خود کسب کرده اند و مردم به آنان به دیده راه نما و الگو می نگرند؛ آنان را پاک و الهی و واجد کمالات می دانند؛ گفتار و کردارشان سرمشق دیگران است؛ سخنشان در مردم نفوذ دارد؛ گفتارشان در نظر نوع مردم، گفتار حق و رفتارشان، مطابق قرآن و سنت محسوب می گردد. در این صورت می توان خواص را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. بعضی واقعاً همان گونه اند که می نمایند و بر دین و راه حق استوارند و تا آخر هم بر پیمان راستین خود با خداوند ایستاده، هرگز از صراط مستقیم جدا نمی شوند. در موضوع مقاله، می توان به عمار یاسر اشاره نمود که در جنگ جمل حضور داشت و در صفین به شهادت رسید و نیز زید و سیحان، از فرزندان صوحان، که در جمل به شهادت رسیدند.^۲

۱. در کتاب های رجالی چون *رجال ابن داود*، *رجال برقی*، *رجال کشی*، *رجال نجاشی* و *رجال شیخ طوسی* این واژه فراوان به کار رفته است.

۲. عمار یاسر کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتش به وسیله گروه باغی را پیش بینی کرده بودند. (*الاستیعاب*، ج ۲، ص ۱۱۴۰) زید بن صوحان کسی است که پیامبر در باره اش فرمودند: «بخشی از بدنش زودتر از خودش به سوی بهش سبقت می گیرد.» او در جمل دستش قطع شد و پس از آن به شهادت رسید. (*الاستیعاب*، ج ۲، ص ۵۵۶) عایشه نیز از وی برای شرکت در جنگ جمل علیه حضرت امیر علیه السلام با عنوان «فرزند خالص من» دعوت نموده بود. (*تاریخ طبری*، ج ۴، ص ۴۷۶) و سیحان بن

۲. دسته دیگر در آغاز بر صراط مستقیم بوده و سپس به سبب به عواملی دچار خطا گشته‌اند؛ اما توده مردم یا عده‌ای از مردم از انحراف آنان بی‌خبرند. می‌توان گفت طلحه و زبیر با توجه به آن همه سوابق درخشانی که داشته‌اند، در این گروه جای می‌گیرند.

۳. برخی دیگر از خواص از ابتدا مسأله‌دار بوده‌اند، ولی چون زمینه وجود نداشته، جوهر خود را بروز نداده‌اند و مردم متوجه هدف و انگیزه آنان نگشته‌اند. یافتن مصداق برای این دسته قدری مشکل می‌نماید.

در این نوشتار، دسته اول مورد بحث و تحلیل واقع نشده و موضوع بحث، قسم دوم و سوم است؛ آنان که عظمت شخصیتی خود را در پرتو اسلام و مجاهدت‌هایی به دست آورده‌اند که در راه اسلام از خود بروز داده‌اند و یا به سبب قرابتی بوده که با رسول خدا ﷺ و سایر خلفا داشته‌اند، مردم به آنها به دیده رهبر و مقتدای قابل اعتماد می‌نگرند؛ اما کارنامه عملی آنها به سرانجام دیگری رسیده است. محدوده بحث هم به جنگ جمل از وقایع دوران حکومت چهارساله حضرت امیر علیه السلام اختصاص دارد.

۲) ویژگی‌های شخصیتی خواص در جنگ جمل

الف) عایشه

او به عنوان همسر پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از بهترین القاب را که با خود داشت همان «ام المؤمنین» بود.^۱ حضرت سه سال پس از وفات خدیجه علیها السلام با او ازدواج کردند و

صوحان نیز پرچم‌دار سپاه علی علیه السلام در جمل بود و در این جنگ به شهادت رسید. (الاصابه، ج ۲، ص ۱۹۵) برادر دیگرشان صعصعه هم در این جنگ بود؛ وی در زمان خلافت معاویه وفات یافت. (الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۴۴)

۱. این لقب را قرآن کریم به همسران پیامبر داده است؛ (سوره احزاب، آیه ۶) و به معنای لزوم تعظیم و احترام آنان و حرمت ابدی ازدواج با آنان است و آیه ۵۳ سوره احزاب هم بر این حرمت تأکید نموده

پس از هجرت، او را در نه سالگی به خانه خود بردند. پیامبر تقابل او با امام علی علیه السلام در جمل را پیش بینی کرده و به او گوشزد نموده و هشدار داده بودند.^۱

مردم عایشه را به عنوان مادر خود و نزدیک ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند؛ هر چه او به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می داد، مردم بدون چون و چرا می پذیرفتند. امر هیچ کسی در بین مردم مانند عایشه مطاع نبود؛ لذا حضرت امیر از او به عنوان «اطوع الناس فی الناس»^۲ یاد می کنند؛ یعنی عایشه در بین مردم از همه مطاع تر بوده است. به گفته برخی از تاریخ نگاران، مقام و کلام عایشه آن قدر مؤثر بود که خود او هم فکر نمی کرد کسی به جنگ او بیاید. او خطاب به ابوالاسود دلی که در راه جمل با او محاجّه می کرد، گفت: «مگر کسی پیدا می شود که با من بجنگد و یا بر خلاف سخن من سخن بگوید تا فتنه و فساد برپا گردد؟ هرگز چنین پیش آمدی رخ نخواهد داد و کسی جرأت چنین عملی را در مقابل من نخواهد داشت... چه کسی است که بتواند با همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگد؟»^۳

علامه عسکری رحمته الله چنین می نویسد:

او در قوت قلب و پردلی، سرآمد و در میان زنان بی نظیر بود؛ چنان بر عواطف و احساسات زنانه خود مسلط و پیروز گردیده بود که شخصاً در جنگ شرکت کرده و فرماندهی جنگ جمل و تصرف بصره را به عهده می گیرد. در سیاست بازی نیز ید طولایی داشت، چنان که عمّار به او می گوید: «فمنک الریاح و منک المطر...» ای عایشه، امواج خروشان این همه آشوب ها از تو برمی خیزد! افکار متضاد را در یک جا جمع نمود و لشکر مهمی را از حزب های مختلف به وجود آورد.^۴

است. (المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۷)

۱. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۸۲ و ۱۸۸۵.

۲. کتاب الفتح، ج ۲، ص ۲۹۸؛ المنتظم، ج ۵، ص ۸۳.

۳. بلاغات النساء، ص ۹؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۹۸.

۴. عایشه در دوران حضرت علی علیه السلام، ص ۲۶۴.

عایشه در سخن رانی و خطابه، دارای قدرت عجیبی بود و هر چه در نیت داشت، با کلامش به کرسی می‌نشاند. سخنان او در جواب ام سلمه،^۱ خطابه او در مَرید،^۲ سخن رانی اش در جنگ جمل^۳ و کلمات او در پاسخ به حضرت امیر علیه السلام پس از پایان جنگ^۴ دلیل این مدعاست.

عایشه با چنین امتیازات و کمالاتی، وارد جنگ جمل شد و رهبری جنگ را به عهده گرفت. او با استفاده کامل از تمام موقعیت و امتیازات و کمالات خود، نقش اساسی را در به راه اندازی جنگ، تحریک مردم، وحدت گروه‌های مختلف، دل‌گرمی نیروها، ساکت کردن همه نغمه‌های مخالف و بالاخره رهبری غایله، ایفا کرد که در این مقاله به مواردی از آن اشاره خواهد شد.

(ب) طلحة بن عبیدالله

طلحه از سرداران شجاع و نام‌آور اسلام به‌شمار می‌رفت که در تمام جنگ‌ها غیر از جنگ بدر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پا به پای او علیه کفر شمشیر می‌زد. او در جنگ احد به خاطر شدت حملات و استقامت دستش مجروح شد و تا آخر عمر معلول ماند. لذا جانباز جنگ احد به‌شمار می‌رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و ابویوب انصاری عقد برادری بست. وی را به سبب کثرت جود و سخاوتش «طلحة الخیر» و «طلحة الفیاض» می‌نامیدند. او یکی از اصحاب شورای شش نفره و از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله به‌شمار می‌رفت که آن حضرت را خوب همراهی کرد.^۵ مردم او را به عنوان فدایی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شناختند: «وكانت له يوم احد الید البيضاء و شلت یدہ يوم احد و قی بها رسول

۱. العقد الفرید، ج ۳، ص ۶۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۷۹.

۲. الامامه والسیاسة، ج ۱، ص ۵۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۹۹.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۸۱.

۴. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۹.

۵. المنتظم، ج ۷، ص ۲۷۵.

الله ﷺ و استمرت كذلك الى ان مات. ^۱

حضرت علی عليه السلام در یک جا از طلحه با عنوان «فتی العرب و اجودهم» ^۲ و در جای دیگر از او با عنوان «اخذع الناس» ^۳ یاد می کنند. پیداست وقتی شخصیتی مانند امام علی عليه السلام که در تمام جنگ ها، طلحه را دیده و او را از نزدیک می شناسد، چنین او را وصف کند، معلوم می شود طلحه چه کمالاتی در خود داشته که توجه مردم به سوی او منعطف می شده است. در جای دیگر، حضرت او را با عنوان «شیخ المهاجرین» ^۴ خطاب می کند. طلحه به عنوان رئیس و پیر مهاجرین شناخته می شد که خود مقامی بس با ارزش و مورد توجه عام و خاص بود.

ج) زبیر بن عوام

زبیر پسر صفیه و پسرعمه پیامبر صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام بود. او در مکه و در شانزده سالگی، چهارمین یا پنجمین نفری بود که به پیامبر صلى الله عليه وآله ایمان آورد ^۵ و در ایمان خود استقامت داشت، به طوری که عمویش او را در حصیری می پیچید و آتش در اطرافش روشن می کرد تا به کفر برگردد و او مرتب می گفت: «هرگز کافر نخواهم شد.» ^۶

او نیز از بزرگ ترین سرداران اسلام بود که در تمام جنگ ها شرکت داشت و شجاعانه می جنگید و روایت شده که اولین کسی بود که در راه اسلام شمشیر کشید. او از مهاجرین اولیه اسلام به حبشه به شمار می رفت که سپس از حبشه به مدینه

۱. همان، ص ۲۷۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۸۳.

۳. کتاب الفتح، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴. همان، ص ۳۰۰.

۵. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۵.

۶. الاصابه، ج ۲، ص ۵۵۴.

هجرت نمود و از گروهی بود که عنوان افتخارآمیز «هاجرالهجرتین» (کسی که در هر دو هجرت شرکت داشته) را با خود داشت.^۱ وی در جنگ یرموک نیز شرکت کرد و از روی علاقه‌ای که به شهدای اسلام داشت، اسامی آنان را روی فرزندان خود گذاشته بود.^۲

زبیر از اندک افرادی بود که در جنگ احد به همراه پیامبر ﷺ در برابر دشمن مقاومت کرد و با پیامبر ﷺ تا سرحد مرگ بیعت بست. در روز فتح مکه نیز یکی از پرچم‌های مهاجرین به دست زبیر بود.^۳ از زبیر و مقداد، به عنوان دو شاهد نام برده شده است که ذیل یکی از وصیت‌نامه‌های حضرت زهرا علیها السلام را که بر علی علیه السلام املا نموده، امضا کرده‌اند.^۴ او در ماجرای سقیفه نیز در خانه امام علی علیه السلام بود و از بیعت با خلیفه اول امتناع می‌کرد.^۵ حضرت امیر علیه السلام در یک جا از او به «فارس العرب و احربهم»^۶ یاد می‌کند و در جای دیگر تعبیر «اشجع الناس»^۷ به کار می‌برد و در نامه‌ای خطاب به او، وی را «فارس قریش» می‌خواند.^۸

در آن زمان که قاتل زبیر، شمشیر زبیر را به دست حضرت داد، امام شمشیر را از او گرفت، نگاهی آمیخته با افسوس به آن انداخت، مرتب شمشیر را در دستش می‌گرداند و می‌فرمود: «چه بلاها و مصیبت‌ها را این شمشیر از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله زدود، اما افسوس که سرانجام او به این جا کشیده شد!»^۹ طلحه و زبیر از حواریون

۱. البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۷۷.

۲. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۷۷.

۴. کافی، ج ۷، ص ۴۸.

۵. احتجاج، ج ۱، ص ۷۳.

۶. المنتظم، ج ۵، ص ۸۳.

۷. کتاب الفتح، ج ۲، ص ۲۹۸.

۸. همان، ص ۳۰۰.

۹. همان، ص ۳۱۳.

رسول خدا ﷺ محسوب می شدند و زیر نیز چون طلحه، از اعضای شورای شش نفره برای تعیین خلیفه مسلمین بود.^۱

خواص در میدان فکری - فرهنگی

مراد از میدان فکری - فرهنگی، گروهی است که به اقدام نظامی علیه حضرت دست نزدند اما با گفتار خود و فتاوایی که صادر نمودند، عقبه فکری مردم را برای اطاعت از امام علی علیه السلام سست می کردند و آنان را از پشتوانه اعتقادی برای شرکت در این جنگ خالی ساخته، در نتیجه انگیزه عملی آنان را ضعیف می نمودند.

عمده حرکت سه چهره شاخص از خواص پیش گفته، در جبهه نظامی جنگ جمل بود که توضیح اقدامات آنان خواهد آمد، گرچه آثار فرهنگی - اجتماعی اقدام آنان در مخالفت با امام علی علیه السلام نیز از اقدام نظامی آنان کم ندارد. هم زمان با تجهیز نظامی این گروه، دسته های مختلف دیگری نیز بودند که فقط در جبهه فرهنگی علیه حضرت به تهاجم دست زده بودند که تأثیر کار آنها کمتر از گروه اول نبود. افرادی چون سعد وقاص سردار قادسیه، اسامة بن زید، ابوموسی اشعری، عبدالله بن عمر و ... عمده شخصیت های شاخص این گروه بودند که به حرمت جنگ جمل در هر دو طرف جنگ فتوا داده بودند.

سعد وقاص، سردار فاتح اسلام و از بزرگ ترین شمشیرزنان و شجاعان روزگار بود. نبرد قادسیه او و فتح ایران، یکی از افتخارات اوست. اسامة بن زید هم شخصیتی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای واپسین عمر خود او را به فرماندهی جنگ منصوب فرمودند و مردم او را هنوز با عنوان «امیر» صدا می کردند. ابوموسی اشعری نیز از سرداران فاتح ایران و فردی ظاهرالصلاح و زاهد در نظر مردم جلوه می کرد. عبدالله بن عمر را نیز مردم به عنوان فرزند خلیفه مسلمین می شناختند و خود را نیز در ظاهر،

۱. استیعاب، ج ۲، ص ۵۱۳؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۵۶.

بسیار اهل تقوا و ذکر و زهد می نمود. وی دارای سمت افتا هم بود و قریب به شصت سال از عمر خود را به فتوا دادن اشتغال داشت. او ضمن تشکیک در جنگ‌های امام علی علیه السلام در هیچ یک شرکت نکرد و در عوض به حج و عمره می پرداخت و در آخر عمر، به علت شرکت نکردن در جنگ‌ها در رکاب امام علی علیه السلام تأسف می خورد.^۱

ویژگی انحصاری نبرد جمل

آن چه این نبرد را در تاریخ اسلام از دیگر جنگ‌های اسلامی متمایز ساخته، ویژگی خاصی است که برای نخستین بار در تاریخ اسلام پیش آمده؛ ویژگی ای که سرفصل جدیدی از احکام را در فقه و حکومت اسلامی باز نمود و برای نخستین بار گروهی از مسلمانان در مقابل گروه دیگر از مسلمانان قرار گرفتند و به روی یک دیگر شمشیر کشیدند. تمام نبردهای زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای سه‌گانه با کفار بود و جنگیدن در آنها برای مسلمانان هیچ مشکل عقیدتی و فکری نداشت، اما اینک مسلمانان می خواستند در جنگی دست به کشتن و کشته شدن بزنند که طرف مقابل آنان هم مسلمان بودند و در رأس آنان خواصی چون عایشه و طلحه و زبیر قرار داشتند. و این یکی از بزرگ‌ترین مشکلات حضرت امیر علیه السلام در این جنگ بود.

شیخ مفید می نویسد:

این فتنه و جنگ بین دو طایفه از مسلمانان بود و از سخت‌ترین جنگ‌ها در نزد مسلمانان و فقهای آنان به شمار می آمد؛ (هر مسلمانی به سختی به شرکت در چنین جنگی تن می داد و فقها کمتر حاضر می شدند فتوا به جواز آن بدهند). نه احکام جنگ این چنینی را می دانستند نه احکام کشتگان و اسرا و غنایم این جنگ را. لذا ابوحنیفه گوید: اگر نبود سیره حضرت امیر علیه السلام در مورد اهل بغی، ما هرگز احکام آنان را نمی شناختیم.^۲

۱. نک: استیعاب، ج ۳، ص ۹۵۱ و ۹۵۳.

۲. «و هذه الفتنة و الحرب كانت بين طائفتين من المسلمين و كانت اصعب الحروب لدى المسلمين و

از یک سو امام علی علیه السلام برای این جنگ باید باب جدیدی در فقه اسلامی باز کند و از دیگر سو، در مقابل او خواص در جبهه فکری - فرهنگی ایستاده، فتوا صادر می کردند و به تخطئه امام علی و یاران او می پرداختند. در چنین فضای تردید، توده ای از مردم واقعاً به حیرت فرو رفته، سر دو راهی قرار می گیرند.

خواص و استفاده از حکم و فتوا

جنگیدن، کشتن و کشته شدن، انگیزه ای قوی و پشتوانه عقیدتی - فرهنگی قوی می طلبد. یا باید برای دست رسی به مال و ثروت زیاد یا ارضای انگیزه هایی مانند پست و مقام و شهرت به جنگ دست زد که این در پرتو حکومت امام علی علیه السلام منتفی است و همه می دانستند و یا این که انگیزه معنوی و ایمان الهی باید انسان را به جان بازی تحریک کند. در درجه اول، انسانی که می خواهد تمام هستی خود یعنی جانش را در راهی بدهد، باید به حقانیت راه خود یقین داشته و مطمئن باشد که در صورت کشته شدن، خونش هدر نرفته است. کاری که این دسته از خواص در مقابل حضرت انجام دادند، این بود که با اعلام موضع خود، این پشتوانه معنوی ایمان و یقین را از آنها سلب کردند و تا حدودی هم در عده ای مؤثر واقع شد. در این جا تأملی در کلمات مفید سودمند خواهد بود:

و كان مذهب سعد بن مالك (ابى وقاص) و عبدالله بن عمرو
 محمد بن مسلمة الانصارى و اسامة بن زيد و امثالهم - ممن رأى القعود عن
 الحرب و التبديع لمن تولّاهما - الحكم على امير المؤمنين عليه السلام و الحسن عليه السلام و
 الحسين عليه السلام و محمد بن على عليه السلام و جميع ولد ابى طالب و كافة اتباع
 امير المؤمنين عليه السلام من بنى هاشم و المهاجرين و الانصار و المتدينين بنصرته
 المتبعين له على رايه فى الجهاد، بالضللال و الخطا فى المقال و الفعال و التبديع

لدى فقهاءهم حيث انهم لم يكونوا يدركون الاحكام الفقهية المترتبة على الاسارى و غيرهم و لذا نرى
 اباحنيفة يقول: «لولا سيرة امير المؤمنين عليه السلام فى اهل البغى ما كُنّا نعرف احكامهم». (الجمل، ص ۲۱)

لهم في ذلك على كل حال و كذلك كان مذهبهم في عائشة و طلحة و الزبير و من كان على رأيهم في قتال امير المؤمنين عليه السلام و انهم بذلك ضلال عن الحق عادلون عن الصواب مبدعون في استحلال دماء اهل الاسلام...^۱

از این کلمات، به دست می آید که عده‌ای از خواص چون سعد بن وقاص سردار قادیسیه و عبدالله بن عمر و اسامه و امثال آنها - از کسانی که به کناره‌گیری از جنگ معتقد بودند و متولیان آن را از اهل بدعت می دانستند - در امور ذیل فتوا صادر کردند:

۱. شرکت در جنگ حرام و گوشه‌گیری و انزوا واجب است؛

۲. هر کس در این جنگ شرکت کند، از بدعت‌گذاران در دین محسوب می شود؛

۳. امیرمؤمنان عليه السلام و پسرانش و همه فرزندان ابوطالب و تمام پیروانش از قبیل بنی هاشم، مهاجرین و انصار و آنان که به یاری کردن امام و تابع او در این جنگ معتقد باشند، در گفتار و عمل از گمراهانند و در هر صورت کارشان بدعت در دین محسوب می شود؛

۴. عایشه و طلحه و زبیر و هم‌فکران آنان نیز از حق گمراه گشته و در دین بدعت گذارده‌اند و خون مسلمانان را حلال شمرده‌اند.

نوبختی در *فرق الشیعه و اشعری قمی در المقالات* نیز به این مضمون اشاره کرده‌اند.^۲ پس از جنگ هم با این که هر دو گروه را بر خطا می دانستند، از خدا برای آنان امید رحمت و غفران داشتند: «... و رجوا لهم الرحمة و الغفران...»^۳ حضرت با یکایک ایشان به بحث نشستند و آنان را به شرکت در جهاد دعوت نمودند، اما هر کدام با کلماتی جواب منفی دادند.

۱. همان، ص ۵۱.

۲. *فرق الشیعه*، ص ۵؛ *المقالات و الفرق*، ص ۴.

۳. *الجمل*، ص ۵۴.

سعد بن ابی وقاص در جواب حضرت امیر علیه السلام گفت: «من از شرکت در این جنگ کراهت دارم زیرا می ترسم خون مؤمنی را بریزم. شما شمشیری به من بده که مؤمن را از کافر تمیز بدهد، آن وقت همراه تو می جنگم.»^۱

اسامة بن زید این چنین پاسخ داد: «ای علی، تو عزیزترین خلق خدا برای من هستی، ولی من با خدای خود عهد بسته‌ام که با اهل لا اله الا الله و مسلمان ن‌جنگم!»^۲

عبدالله بن عمر نیز گفت: «من از این جنگ سر در نمی آورم و دلیلی برای آن نمی شناسم. ای علی، از تو می خواهم که مرا بر اقدام بر چیزی که معرفت به آن ندارم مجبور نسازی!»^۳

با این حال، آیا اینها واقعاً از صمیم قلب این کلمات را می گفتند و عقیده درونی خود را ابراز می کردند یا این که هر کدام موقعیت خود را در خطر می دیدند؟ سعد خود را رقیب حضرت علی علیه السلام می دانست. او یکی از اصحاب شورا بود و نمی توانست با آن همه افتخارات، زیر پرچم آن حضرت قرار بگیرد و حسد، او را منع می نمود. اسامه عنوان «امیر بودن» خود را که از پیامبر گرفته بود، می خواست حفظ کند و اگر زیر پرچم امام قرار می گرفت، بالتبع حضرت علی علیه السلام امیر او می شد یا غیر این وجوه، مطلبی است که بحثی جداگانه می طلبد. این نوشتار در پی آن است که این فتاوا و کلمات - چه با اعتقاد صادر شده باشد چه از روی انگیزه‌های دیگر - مردم آن را نظر یک صاحب نظر و راه‌نما می بینند. این فتاوا نه تنها بسیاری از مردم را فریفت، بلکه برای آنان که دنبال این بودند تا به هر طریق زیر پرچم علی علیه السلام

۱. «فقال سعد: انى اكره الخروج فى هذا الحرب لئلا اصيب مؤمناً فان اعطيتنى سيفاً يعرف المؤمن من الكافر قاتلت معك.» (همان، ص ۹۵)

۲. «انت اعز الخلق على و لكنتى عاهدت الله ان لا اقاتل اهل لا اله الا الله.» همان، ص ۹۵-۹۶.

۳. «لست اعرف فى هذا الحرب شيئاً أسألك الا تحملى على ما لا اعرف.» همان.

قرار نگیرند، بهترین مستمسک بود و این سخن در جامعه آن روز جا می افتاد که اگر این جنگ بر حق است، چرا بزرگان ما از شرکت در آن سر باز می زنند! مگر می شود مسلمان با مسلمان بجنگد! کجا پیامبر ﷺ و خلفای جانشین او چنین کاری کردند؟

در این جا نقش بزرگ خواصی مانند عمار، صحابی ممتاز رسول خدا ﷺ رخ می نماید. در مقابل چنان کسانی، این افراد باید پرده از حقایق بردارند و نقاب از رخ باطل برکشند. اگر خواص در جبهه باطل بزرگ ترین ضربه را می زنند، خواص در جبهه حق نیز بزرگ ترین خدمات را در تثبیت نظام و رهبری آن می نمایند. لذا حضرت امیر در جواب سعد، اسامه و عبدالله فرمود:

انصرفوا فسیغنی الله تعالی عنکم^۱

می خواهید از من روی بگردانید، بگردانید پس خدای متعال مرا از شما بی نیاز خواهد کرد.

امام در درجه اول می دانستند که خدا همواره پشتیبان حق است و در درجه دوم، افرادی چون عمار یاسر، مالک اشتر، عثمان بن حنیف و ... در سپاه خود داشتند که سخن آنان در دل مردم نافذ بود و راه نمایی آنها می توانست افراد قابل هدایت را بیدار کرده، از جبهه اهل بغی به جبهه حق هدایت نماید.

نقش خواص در قتل عثمان

اسناد تاریخی شهادت می دهد که عایشه و طلحه و زبیر، از معترضان اصلی به حکومت عثمان و عاملان اصلی شورش بر خلیفه وقت و محاصره او از آب و غذا و بلکه نخستین حمله کنندگان به خانه خلیفه بوده اند. عایشه در حالی که کفش ها و پیراهن پیامبر ﷺ را برای تحریک بیشتر مردم در دست گرفته بود، می گفت:

۱. همان، ص ۹۶.

ایها الناس العهد قریب هاتان نعلا رسول الله ﷺ و قیصه کانی اری ذلک القمیص یلوح وان فیکم فرعون هذه الامة.^۱

ای مردم! هنوز عهد ما به زمان پیامبر نزدیک است؛ اینها دو کفش رسول خدا و این هم پیراهن اوست؛ گویا می بینم در حالی که پیراهن پیامبر ﷺ در بین شما برافراشته است، همانا فرعون این امت (عثمان) در بین شماست. مردم بدانید من از کردار و رفتار عثمان، چنین پیش بینی می کنم که او روزی برای قوم و خویش خود و ملت مسلمان وسیله بدبختی خواهد گردید.^۲

از این سخن عایشه در مکه برمی آید که او از قضایا آگاه بود، بلکه خود او پس از طرح نقشه قتل عثمان، به مکه مسافرت کرد.^۳
زهری می گوید:

طلحه و زبیر متولی بر عثمان بودند؛ او را از آب منع کردند و عرصه را بر او تنگ نمودند و طلحه، مسئول پاسبانان در خانه عثمان بود و اجازه نمی داد کسی از بیرون، آب و غذا برای عثمان بیاورد و به کسی هم اجازه نمی داد از خانه خارج شود.^۴

طلحه اولین کسی بود که تیر در خانه عثمان رها کرد.^۵ هدف آنها از قتل عثمان چه بوده است؟ بخشی از سخنان عایشه در مکه بعد از خبر قتل عثمان، گویای

۱. همان، ص ۱۴۷.

۲. الانساب، ج ۵، ص ۱۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶۱.

۳. «روی محمد بن اسحق... لما عرفت عائشة ان الرجل مقتول تجهزت الی مکه»؛ عایشه وقتی دید که دیگر عثمان کشته خواهد شد، آماده سفر به مکه گشت. (الجمل، ص ۱۴۸)

۴. «... و تولی ذلک منه طلحة و الزبیر و منعاه الماء و ضیقاً علیه و کان طلحة علی حرس الدار یمنع کل امر یدخل علیه شیئاً من الطعام و الشراب و یمنع من فی الدار ان یدخل منها الی غیرها» (عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۵؛ الکامل، ج ۳، ص ۱۷۳؛ الجمل، ص ۱۴۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۸)

۵. الجمل، ص ۱۴۶.

هدف نهان آنان است:

خدا او را از رحمتش دور گرداند! گناهانش او را به ورطه هلاکت انداخت و این گونه در چنگال مجازات اعمال خویش قرار گرفت! ای مردم، کشته شدن عثمان شما را دل‌گیر و محزون نسازد... اگر عثمان کشته شد، اینک طلحه بهترین و لایق‌ترین مرد برای خلافت در میان شما حاضر است؛ با او بیعت کنید و از اختلاف و تفرقه بپرهیزید.^۱

طلحه و زبیر مدت‌ها بود که دنبال فضای مناسب می‌گشتند تا به آرزوی دیرینه خود که خلافت مسلمین بود، برسند و جرایم حکومت عثمان، بهترین فرصت بود تا بر خلیفه وقت بشورند و آن‌گاه مردم آنان را به عنوان رهبر شورشیان به خلافت برگزینند. عایشه نیز آرزو داشت طلحه که عموزاده او بود یا حداقل زبیر که شوهرخواهرش بود به حکومت برسند، لذا شاد و مسرور از شنیدن قتل عثمان، به سوی مدینه روانه شد تا در عزت و شوکت خلافت طلحه شریک گردد. آنها باور نمی‌کردند که مردم سراغ علی بن ابی‌طالب علیه السلام بروند که سال‌ها گوشه‌نشینی را اختیار کرده بود. آنان یقین داشتند که آن حضرت هم سراغ حکومت نخواهد آمد.

بیعت و پیمان شکنی

برخلاف انتظار طلحه و زبیر، پس از قتل عثمان مردم همگی به طرف خانه علی بن ابی‌طالب علیه السلام هجوم بردند و حضرت نیز پس از چند بار امتناع، با شروطی خلافت را پذیرفتند. طلحه اولین فردی بود که با امام علی علیه السلام بیعت کرد. آن‌گاه به همراه زبیر ایستادند و خطاب به امام گفتند: «بر ما باد که همه مهاجرین با شما بیعت کنند.»^۲

۱. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۷۲؛ الکامل، ج ۳، ص ۸۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۹۶.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ المنتظم، ج ۵، ص ۶۳.

آنان انتظار داشتند شاید از این راه بتوانند پست و مقامی در حکومت امام کسب کنند و حتی خود پیشنهاد دادند؛ امام هم حکومت یمن را به طلحه و حکومت یمامه و بحرین را به زبیر داد. آنها ضمن تشکر از امام گفتند: «از این صلح رحم جزای خیر ببینی!» امام از گفتار آنان ناراحت شده، فرمودند: «زمام داری امور مسلمانان را با صلح رحم چه کار؟» و فرمان را از آن دو باز پس گرفتند.^۱

از سوی دیگر عایشه، در بین راه مکه به مدینه در کمال ناباوری متوجه شد که مردم حضرت علی علیه السلام را به خلافت خود برگزیده‌اند. لذا گفت:

انا لله! اكره والله الرجل و غصب على بن ابى طالب امرهم و قتل خليفة الله
مظلوماً، ردّوا بغالى، ردّوا بغالى، فرجعت الى مكّه.^۲

او کلمه استرجاع به زبان آورد و گفت: «به خدا من از علی بدم می‌آید. علی حق مردم را غصب کرد و خلیفه مسلمانان را مظلومانه کشت!! مرکبم را برگردانید، مرکبم را برگردانید!» و بدین ترتیب به مکه بازگشت تا پایه جنگ جمل را به خون خواهی خلیفه مظلوم بنا نهد.

طلحه و زبیر نیز از هرگونه امتیازی در حکومت حضرت محروم شدند؛ زیرا حضرت شرط قبول خلافت خود را لغو امتیاز طبقاتی و تساوی حقوق در میان همه مسلمانان قرار داده بود. طلحه می‌گوید: «بهره ما از این حکومت به اندازه بهره سگ است از لیسیدن دماغش؛ نه به مقامی رسیدیم، نه به حکومتی، و نه شکمی سیر کردیم.»^۳

لذا پس از چهار ماه توقف به بهانه انجام دادن عمره از حضرت اجازه گرفتند و رهسپار مکه شدند. امام پس از اجازه دادن به آنان، به اصحاب فرمود: «این‌ها قصد

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. الجمل، ص ۱۶۲؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۸؛ الکامل، ج ۳، ص ۸۰ نیز قریب به این مضمون آمده است.

۳. الجمل، ص ۱۶۲.

بیعت شکنی دارند نه عمره!» آن دو نیز به عایشه ملحق شدند و او را به خروج علیه حضرت تحریک نمودند.^۱

خواص و تأثیر بر مردم

هنر خواص آن است که می‌توانند مردم را دنبال خود بکشانند - چه در راه حق چه در راه باطل؛ لذا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «دو دسته از امت منند که اگر صالح بودند امت من به صلاح کشیده می‌شود و اگر فاسد شدند مردم خود را نیز به فساد می‌کشانند: ^۲ یکی فقها و دیگری زمام‌داران.» هر دو دسته از خواصند؛ خواص در فریفتن مردم ید طولاً دارند و به راحتی با توجیه‌گری‌های خود حق را لباس باطل و باطل را لباس حق می‌پوشانند، مگر آن‌که جامعه به مرحله‌ای از رشد و بصیرت برسد که خود بتواند حق را از باطل تشخیص دهد. تلاش خواص منحرف، آن است که مردم را بر جهل خود نگاه دارند تا بتوانند بر آنان حکومت کنند.

همین واقعه در جنگ جمل مشاهده می‌شود. عایشه که قبل از قتل عثمان از سران مخالف او بود و به مردم سفارش می‌کرد که نگران قتل خلیفه نباشند، اکنون با زیرکی خاصی، خود و همراهان را از خون عثمان تبرئه نمود و از خون خواهان عثمان گردیده، افراد بی‌گناه خصوصاً امام علی علیه السلام را به قتل خلیفه متهم کرد و سپس لشکر عظیمی را آماده نمود و با هزاران نفر ره‌سپار جنگ با قاتلان خیالی عثمان گردید. او با نفوذ اجتماعی خود و به همراهی طلحه و زبیر، ثروت‌های بادآورده فرمانداران معزول عثمان را نیز به خدمت گرفت. شیخ مفید می‌نویسد:

و كانت عایشة تعلم ان كثيراً من الناس يميل لها لمكانها من رسول الله صلى الله عليه وآله و أمته من امهات المسلمين و ابنة ابي بكر المعظم عند الجمهور و ان كل عدو لعلی

۱. همان.

۲. «قال رسول الله صلى الله عليه وآله صنفان من أمتي إذا صلحا صلحت أمتي و إذا فسدوا فسدت أمتي قيل يا رسول الله و من هما قال الفقهاء و الأمراء.» (الخصال، ج ۱، ص ۳۷)

بن ابی طالب علیه السلام یلتجی الیها متی اظهرت المباینه له و دعت الی حربیه و فساد امره؛^۱

عایشه به خوبی می دانست که بسیاری از مردم به سوی او متمایل می شوند. او همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، ام المسلمین، و دختر ابی بکر - که احترام فراگیر داشت - بود. هم او می دانست که وقتی پرچم مبارزه علیه علی علیه السلام را برافرازد، دشمنان آن حضرت زیر چتر او قرار خواهند گرفت.

حضرت امیر علیه السلام در این زمینه فرمود:

به خدا قسم، من در مقابل چهار گروه قرار گرفته ام که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله کسی به مثل اینها گرفتار نشده است:

- زبیر بن عوام شجاع ترین مردم؛

- طلحة بن عبیدالله نیرنگ بازترین مردم؛

- عایشه دختر ابوبکر مطاع ترین مردم؛

- یعلی بن امیه که انواع دینارها را علیه من هزینه نموده است.

به خدا قسم اگر دستم به او برسد، مال و فرزندان او را جزء بیت المال مسلمین قرار خواهم داد!^۲

شعار آنان در جنگ، این بود که عثمان ولو گناه کار بود، توبه کرد و پاک شد و مردم او را بعد از توبه کشتند. عایشه در سخن رانی خود در بصره^۳ و طلحه و زبیر هم در مکه و هم در بصره،^۴ بر این امر تأکید می کردند. این توجیهی مردم پسند بود؛

۱. الجمل، ص ۲۲۷.

۲. و الله لقد منیت بربع لم یمن بمثلهن احد بعد النبی صلی الله علیه و آله منیت باشجع الناس الزبیر بن عوام و باخدع الناس طلحة بن عبیدالله و باطوع الناس فی الناس عائشة بنت ابی بکر و بمن اعان علی بنانواع الدنانیر یعلی بن امیه، والله لان امکننی الله منه لاجعلن ماله و ولده فیئاً للمسلمین «(الاعانی، ج ۱)، ص ۱۱۹؛ الفتح، ج ۲، ص ۲۹۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۶۷.

۳. الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۵۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۹۹.

۴. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۷۸.

حال دیگر آنان در معرفی امام علی علیه السلام به عنوان قاتل عثمان موفق شده بودند و کسی از لشکریان آنان تصور نمی‌کرد که قاتلان عثمان در همین لشکرند مگر عده‌ای معدود. یعلی بن امیه فرماندار معزول یمن، با انبوهی از ثروت‌های بادآورده، تدارکات لشکر را به عهده گرفت. او گفت: «من ششصد هزار دینار دارم و ششصد شتر؛ سوار بر آنها شوید.»^۱

عبدالله بن ربیعہ عامل معزول عثمان بر صنعا نیز این پیشنهاد داد که «هر کس در این جنگ شرکت کند، من خرجی او را می‌دهم» و او هم نفرات زیادی را تجهیز کرد.^۲ عبدالله بن عامر، فرماندار معزول بصره نیز با مال کثیری وارد مکه شد.^۳ خود طلحه و زبیر نیز چنان که خواهد آمد، از ثروت‌مندان بزرگ گردیده بودند.

خلاصه در این جنگ، سیاست، شجاعت، نفوذ اجتماعی فوق‌العاده و ثروت‌های بادآورده، دست به دست هم داد و با محوریت یگانه عامل وحدت خود یعنی عایشه نخستین خروج مسلمانان علیه مسلمانان را شکل داد. در مقاطع مختلف که این گروه‌ها با هم اختلاف می‌کردند عایشه با تردستی و سیاست خود آن را فرومی‌نشاند.^۴

آن جا که زبان آنان از مهار مردم بازمی‌ماند، عایشه با لسان فصیح جمعیت‌های چند هزار نفری را ساکت می‌ساخت و در مقابل خود به خضوع و اطاعت می‌کشاند.^۵ نفوذ اجتماعی عایشه به حدی بود که افراد قبیله ازد می‌گفتند: «پشکل شتر مادرمان عایشه، بویش بوی مُشک است» و هزاران نفر حاضر شدند در رکاب شتر او

۱. معی ستماء الف و ستماء بعیر فارکبها» (المنتظم، ج ۵، ص ۸۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۷؛ تاریخ

ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱)

۲. الجمل، ص ۲۳۱.

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۰۸.

۴. عایشه در دوران حضرت علی علیه السلام، ص ۲۶۴.

۵. الامامه والسیاسة، ج ۱، ص ۵۵؛ جمهرة رسائل العرب، ج ۱، ص ۳۷۹.

قربانی شوند!!^۱

نقش ابوموسی اشعری در کوفه

نام او عبدالله بن قیس، معروف به ابوموسی اشعری بود. او در عصر رسالت به حکومت عدن و سواحل یمن و در زمان خلیفه دوم و سوم به حکومت بصره و یمن و کوفه منصوب شد. در عهد خلافت حضرت امیر علیه السلام نیز مدتی بر امارت کوفه ایقا گردید. او قرآن را به زیباترین صوت می خواند و صوت نماز او همگان را به تعجب می انداخت؛ نوزادانش را برای اسم گذاری به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می برد. عمر هرگاه او را می دید، به او می گفت «ابوموسی، ما را به یاد خدا انداز» و ابوموسی برای او قرآن می خواند.^۲ موقع خواب لباس مخصوصی می پوشید مبادا عورتش مکشوف شود!!^۳ خودش می گفت: «من در خانه تاریک غسل می کنم و کمرم را خم نمی کنم، چون از خدا حیا می کنم.»^۴

روزی مردم را دید که بدون پوشش در آب شنا می کنند؛ گفت: «اگر بمیرم و زنده شوم، دوباره بمیرم و زنده شدم و سه باره بمیرم و زنده شوم، برای من بهتر است از این که کاری مثل اینها بکنم.»^۵ این و ده ها نمونه دیگر، شاهد آن است که او تا می توانست ظواهر را حفظ می کرد و نمی گذاشت مردم چیزی جز زهد و دیانت از او بفهمند. او روی جزییات بسیار حساسیت نشان می داد. حضرت امیر علیه السلام مرتب نمایندگانی به کوفه می فرستادند و از ابوموسی می خواستند خود و مردم برای جنگ به او بپیوندند. او در پاسخ، منبر رفته، برای مردم چنین سخن رانی کرد:

۱. «بعر جمل امنا ریحه ریح مسک»، عایشه در دوران حضرت علی علیه السلام ص ۲۶۴.

۲. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۲؛ استیعاب، ج ۳، ص ۹۷۹.

۳. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۳.

۴. همان، ج ۲، ص ۸۵.

۵. همان، ج ۲، ص ۸۵.

ای مردم، خارج شدن برای جنگ کار دنیاست و نشستن در خانه راه آخرت^۱ من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «به زودی فتنه ای برپا خواهد شد که در آن فتنه هر کس بنشیند، بهتر از ایستاده و ایستاده، بهتر از راه رونده و او بهتر از سواره است.» ای مردم، مسلمانان با هم برادرند و خون و مالشان حرام است.^۲ مردم تیرها را بشکنید و شمشیرهایتان را بر سنگ زنید و کمان ها را یاره کنید.^۳ مردم کوفه، از خدا بترسید و خود را به کشتن ندهید. هر کس به عمد مؤمنی را بکشد، جزای او جهنم جاویدان است و خدا بر او غضب کند و لعنتش نماید و برای او عذاب عظیم تهیه دیده شده است؛^۴ ای مردم من از اصحاب رسول خدا ﷺ هستم و از شما بهتر به فتنه ها پی می برم. پرهیزید از فتنه! عایشه به من نوشته که مردم را نگاه دار چرا که علی به سوی شما می آید و می خواهد به وسیله شما خون مسلمانان را بریزد...!!^۵ مردم به خانه های خود روید و مرا اطاعت نمایید! بگذارید قریش اگر می خواهند، خروج کنند. آنها مدینه دارالهجرة را رها کرده و از اهل علم جدا شده اند. شما منتظر بمانید تا وضع آشکار شود.

در این جا زید بن صوحان فریاد کشید: «مگر نمی دانی طلحه و زبیر بیعت شکنی کرده اند؟» او گفت: «نه نمی دانم!!!»^۶

آیا تأثیر این رفتارها و گفتارها، شکننده تر است یا شمشیر اهل بغی و امویان؟ هر کدام از این جملات که مرتب طی روزهای مختلف از منبر کوفه به گوش مردم می رسید، در فریب عده ای از مردم آن روز کافی بود.

۱. العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲. همان.

۳. الجمل، ص ۲۵۷.

۴. الفتوح، ج ۲، ص ۲۹۰.

۵. الجمل، ص ۲۵۷.

۶. العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۲، ص ۶۱۳.

عوامل انحراف خواص درجمل

چرا سرداران بزرگی چون طلحه و زبیر و سعد وقاص و اسامه، کارشان به جایی کشید که در برابر امام علی علیه السلام ایستادند و خون خود را ریختند؟ چرا سرانجام طلحه، توسط مروان حکم که در حزب او بود، به قتل رسید و خود او در حال احتضار می‌گفت: «به خدا ندیدم مسلمانی را که خورش از من ضایع‌تر ریخته شده باشد. من شیخ قریش بودم که خونم هدر رفت. به خدا قسم من در تمام جنگ‌ها با علم و بصیرت اقدام می‌کردم غیر از این جنگ.»^۱

در کتاب *استیعاب* آمده است:

علمای ثقه اختلافی ندارند در این که طلحه را مروان کشت در حالی که از همراهان او محسوب می‌شد.^۲

کشتن طلحه توسط مروان نشان می‌دهد که طلحه و زبیر خود نیز در این جنگ، بازی خورده دیگران بودند و مروان، مأمور بود تا آنها را که می‌توانند رقیبی برای او باشند، از پای درآورد. لذا تیری در زانوی طلحه وارد کرد و چنان زخمی برداشت که اگر آن را می‌بستند ورم می‌کرد و اگر باز می‌کردند خون فواره میزد^۳ و به همین حال از دنیا رفت.

زبیر نیز در حال فرار از باطل و فرار از حق توسط عمرو بن جرموز به قتل رسید.^۴ همانان که روزی همه هستی خود را در راه اعتلای حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله در طبق اخلاص قرار داده بودند، حالا چنین خواری و ذلتی دامن‌گیرشان گشته بود. چه عواملی سعد و اسامه و دیگران را در خانه نشانده؟

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. استیعاب، ج ۲، ص ۷۶۶.

۳. الاصابه، ج ۳، ص ۵۲۲.

۴. الفتوح، ج ۲، ص ۳۱۳.

در این مختصر، به برخی از عوامل اشاره می‌شود:

۱. دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی

آن دو سردار بزرگ اسلام هم اینک از ثروت‌مندان بزرگ عرب محسوب می‌شدند؛ آنان جهاد را رها کرده، رو به دنیاطلبی آوردند: کان‌الزبیر تاجراً مجدوداً فی التجارة؛^۱ «زبیر تاجری بود که در امر تجارت خوش شانس بود.» او که زمانی «سیف‌الاسلام» خوانده می‌شد، اکنون در معرفی، تاجر بودنش مطرح می‌شود. کان‌الزبیر الف مملوک یوّدون الیه الخراج؛^۲ «زبیر هزار کنیز داشت که مالیات ملک‌های او را جمع‌آوری و به او ادا می‌کردند.»

وکان للزبیر اربع نسوة قال و ربّع الثمن فاصاب كل امرأة الف الف و مائة الف قال فجمع ماله خمسة و ثلاثون الف الف و مأتالف؛^۳ «زبیر چهار همسر داشت. وقتی یک هشتم مالش را بین چهار زنش تقسیم کردند، به هر کدام یک میلیون و صد هزار دینار رسید.» هر دینار حدود یک مثقال طلاست. تازه این غیر از زمین‌ها و باغ‌های او بود.

هم‌چنین ابن جوزی و بلاذری در زهد زبیر چنین می‌نویسند:

قتل الزبیر و لم یدع دینارا و لا درهماً الا ارضین فیهما الغابه و احدى عشرة داراً بالمدينة و دارین بالبصرة و داراً بالكوفة و داراً بمصر؛^۴
 زبیر کشته شد، در حالی که درهم و دیناری از خود باقی نگذاشت مگر دو قطعه زمین که در آنها جنگل بود و یازده قصر در مدینه و دو قصر در بصره و یک قصر در کوفه و یک قصر در مصر.

۱. اسیتعاب، ج ۲، ص ۵۱۱.

۲. همان: الاصابه، ج ۲، ص ۵۵۷.

۳. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۸۱: المتنظم، ج ۵، ص ۱۰۹.

۴. انساب الاشراف، ج ۹، ص ۴۲۵: المتنظم، ج ۵، ص ۱۱۰.

روشن است که ابن جوزی در مقام کتمان، به این میزان اعتراف کرده است.
ابن سعد می‌گوید:

فرزندان زبیر تا چهار سال پس از مرگ او، مشغول رتق و فتق امور مالی و تصفیه حساب‌های او بودند.

وی ثروت زبیر را ۵۲ میلیون (درهم یا دینار) ذکر کرده است و هم‌چنین زمین‌هایی در هر یک از بلاد مصر و اسکندریه و کوفه و خانه‌هایی در بصره برای او برمی‌شمرد.^۱

در مورد طلحه نیز ثروت عظیمی برای او ذکر شده است:

و ترک طلحة من العين الفی الف درهم و مأتی الف دینار و ترک عروضاً کثیرة و قومت اصوله و عقاره ثمانین الف درهم. و قال عمرو بن العاص: حدثت ان طلحة ترک مائة بهار فی کل بهار ثلاثة قنطیر ذهب و سمعت ان البهار جلد ثور^۲

طلحه وقتی از دنیا رفت، دو میلیون درهم و دویست هزار دینار از خود از جنس نقدینه به جای گذاشت و زمین‌ها و باغ‌های زیادی که قیمت آنها هشتاد میلیون درهم بود. عمرو عاص گوید: برای من روایت کرده‌اند که طلحه صد «بهار» که در هر کدام سه قنطار^۳ طلا بوده، از خود به جای گذاشت و به من گفته شد که «بهار» پوست گاو نراست.

چنین ثروت‌های بادآورده‌ای با حکومت عدل حضرت امیر علیه السلام سازگار نیست. خود امام فرمودند:

به خدا قسم، اگر این ثروت‌های حرام را مهر زن‌های خود قرار داده باشید، آن را

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۸۱.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۱۴.

۳. در وزن قنطار به شدت اختلاف است و وزن دقیق آن مشخص نشده است. از این خبر مشخص است که زبیر صد عدد پوست گاو که در آن طلا بوده، داشته است.

به بیت‌المال مسلمین باز خواهیم گرداند.

این جاست که سنگینی بار دنیا، کفه عقل را به طرف خود مایل کرده، انسان را از راه حق بازمی‌دارد. به علاوه، بر فرض که این همه ثروت هنگفت از راه حلال هم به دست آمده و رانت و ویژه‌خواری در آن نبوده باشد، بی‌شک بر سر حکومت با امام علی علیه السلام چانه زدند و حضرت نیز آنها را به حرص و ولع داشتن نکوهش کردند. آنها خود به شدت طمع خود اعتراف دارند. دل بستن به این همه ثروت، نمی‌گذارد دل از دنیا برکنند و در جبهه حق جان‌فشانی نمایند. به همین جهت، حضرت پس از پایان جنگ، بر فراز منبر بصره خطاب به مردم بر این نکته تأکید کردند که دنیا، شیرین و سرسبز است و مردم را با شهوت‌ها، دچار فتنه می‌کند و امور زودگذر را برایشان زینت می‌دهد.^۱

۲. مقام پرستی

آنان پس از سال‌ها تلاش، اکنون خود را صاحب سهم در اسلام و اسلام را وام‌دار خود می‌دانستند و معتقد بودند که باید پاداش زحماتشان را در گرفتن حکومت مسلمین بگیرند. و از طرفی آنها، هم‌سن و سال حضرت امیر بودند و به روایت *استیعاب*، علی و زبیر و طلحه و سعد بن ابی‌قاص در یک سال به دنیا آمده بودند^۲ و لذا اعتقاد داشتند که چه فرقی بین ما و علی علیه السلام هست و چرا او باید بر ما حاکم شود؟! از این رو طلحه و زبیر، در پاسخ به سؤال حضرت که چرا بیعت نمودید و سپس بیعت شکنی کردید، پاسخ می‌دهند:

مع الخوف شدة المطامع^۳

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۳.

۲. استیعاب، ج ۲، ص ۵۱۱.

۳. الاغانی، ج ۱۸، ص ۲۹۹.

در عین ترس، شدت طمع ما را به این کار واداشت.

آن حضرت در ابتدای حکومت، به طلحه و زبیر فرمودند:

لولا ما ظهر من حرصكم لقد كان لي فيكما رأي؛^۱

اگر حرص بر حکومت و مقام نداشتید، تصمیم داشتیم بخشی از آن را به شما بسپارم.

سعد و قاص بارها می گفت:

ما از عم انی بقمیصی هذا احق منی بالخلافة قد جاهدت اذا انا اعرف الجهاد
ولا ابغع نفسی ان كان رجل خيراً منی...؛^۲

گمان نمی کنم کسی از من با آن همه سوابق، سزاوارتر به خلافت باشد من از
روزی که جهاد را شناختم، به مجاهدت پرداختم و اگر شخصی بهتر از خودم
سراغ داشتیم، او را مقدم می کردم.

۳. امتیاز طبقاتی

آنان معتقد بودند که باید سهم بیشتری از دیگران از بیت المال ببرند و حتی به
حضرت تذکر دادند، ولی امام با آن مخالفت کردند.^۳

۴. موقعیت اجتماعی

آنها امام علی علیه السلام را محتاج راه نمایی خود می دانستند و می گفتند: «ما هم برای
خود مقامی داریم؛ چرا علی علیه السلام با ما مشورت نمی کند؟»^۴ گفته های سابق آنان نیز به
خوبی شاهد این مطلب است.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۰۶.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۹-۴۱.

۴. همان.

۵. قاطعیت حضرت امیر علیه السلام

کوتاه نیامدن حضرت و عقب‌نشستن ایشان بر سر ارزش‌های جامعه اسلامی، از دیگر امور تأثیرگذار در کناره‌گیری برخی افراد است.

۶. حقد و حسد

در این گزینه، بهتر است به کلمات خود حضرت در پاسخ به سؤال مردم بصره که «اسباب بغض عایشه نسبت به شما چیست؟» توجه نمود:^۱

- الف) پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در مواطن زیادی بر پدر عایشه برتری می‌دادند و مقدم می‌کردند؛
- ب) پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به برادری خود برگزیدند ولی پدر او را با عمر برادری دادند؛
- ج) پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدا، همه درب‌های مشرف به مسجد را بستند، ولی درب خانه فاطمه را باز گذاشتند؛
- د) در روز خیبر، وقتی پدر او پرچم را گرفت شکست خورد؛ آن‌گاه پرچم را به من دادند و من صبر کردم تا نصرت خدا نازل شد؛
- ه) پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدا سوره براءت را از پدرش ابوبکر گرفتند و مرا مأمور ابلاغ آن به مردم مکه کردند؛
- و) عایشه هووی خود خدیجه را مبعوض می‌داشت پس فاطمه و مرا هم که شوهر فاطمه بودم، مبعوض می‌داشت؛
- ز) پیامبر مرا در خانه همیشه جای خود می‌نشاند و به من احترام می‌کرد و می‌فرمود: «هر کس بغض تو را داشته باشد، وارد آتش می‌شود» و همین امر بغض و کینه او را بیشتر می‌کرد.

نتیجه

در حادثه جمل، انحراف و فتنه‌گری خواص، فریب بسیاری از مردم را موجب

۱. الجمل، ص ۴۰۷-۴۱۲.

گردید و همین امر، سبب شد که خون انسان‌های فراوانی هدر رود. همان خواصی که بعضاً زمانی از فداییان اسلام و پیامبر ﷺ بودند و در راه دفاع از اسلام سر از پا نمی‌شناختند، اما اکنون به سبب آلودگی به حطام دنیا و طمع به مقامات فریبنده دنیوی و تبعیت از هواهای نفسانی، آخرت خود را به دنیا فروختند و سرانجام همه سوابق نورانی خود را ضایع نموده، در مقابل جبهه حق ایستادند و یا از همراهی با آن روی‌گردان شدند و در واقع نه به دنیا رسیدند و نه به آخرت.



منابع

- قرآن کریم

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، مصر: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۰ق.
۲. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الکامل فی التاریخ، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، چاپ چهارم، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن اعثم، کتاب الفتوح، بیروت: دارالندوة الجدیده، چاپ اول، بی تا
۴. ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی بن محمد المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۵. ابن خالد برقی، احمد بن محمد، المحاسن، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمان، تاریخ ابن خلدون، چاپ دوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
۷. ابن طیفور، احمد بن طاهر، بلاغات النساء، قم: انتشارات شریف رضی، بی تا.
۸. ابن عبدربه، العقد الفرید، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۶۵م.
۹. ابن کثیر دمشقی؛ اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، مصر: مکتبه السعاده، ۱۳۵۱ق.
۱۰. ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۱. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۱۲. التمیمی السمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور، الانساب، هند: دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد کن ۱۳۸۲ق.
۱۳. الهاشمی البصری، محمد بن سعد بن منیع، الطبقات الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۴. برهان پوری علی المتقی، کنز العمال، هند: دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۸۵ق.

۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الاشراف*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۶. دینوری، ابن قتیبہ، *الامامة والسياسة* (تاریخ الخلفاء)، قاہرہ: مطبعة مصطفى البابي، ۱۳۵۶ق.
۱۷. زکی، صفوت احمد، *جمهرة رسائل العرب*، دارالمطبوعات العربية، ۱۳۵۶ق.
۱۸. سعد بن عبدالله اشعری قمی، *المقالات والفرق*، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۰ش.
۱۹. شیخ مفید، *الجمال*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۶ق.
۲۰. شیخ صدوق، محمد بن علی، *الخصال*، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۲۱. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک* (تاریخ طبری)، بیروت: روائع التراث العربی، بی تا.
۲۳. طبری، محمد بن جریر، *دلائل الامامة*، قم: دارالوفاء للمطبوعات، بی تا.
۲۴. عسقلانی، ابن حجر، *الاصابة في تمييز الصحابة*، بیروت: دارالجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۵. علامه عسکری، عایشہ در دوران امیر المؤمنین علیه السلام، ترجمہ نجمی هریسی، قم: مهر استوار، ۱۳۵۲ق.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دارالکتب الاسلامیه، تهران: چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
۲۷. گردآورنده سیدرضی، *نهج البلاغه*، مصحح صبحی صالح، قم: دارالهجره، بی تا.
۲۸. محمد حسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۲۹. مسعودی، علی بن الحسین بن علی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت:

دارالاندلس، چاپ اول، ۱۳۸۵ ق.

۳۰. مغنیه، محمد جواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ سوم،

۱۳۵۸ ق.

۳۱. منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام تفسیر الامام العسکری، قم: مدرسه امام

مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.

۳۲. منسوب به امام رضا علیه السلام، فقه الرضا علیه السلام، مشهد: کنگره امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.

۳۳. نقوی، سید محمد تقی، مفتاح السعاده، تهران: مکتبه مصطفوی، بی تا.

۳۴. نوبختی، محمد حسن، فرق الشیعه، نجف: المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۵ ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی